

دیپلوم انجینیر کریم عطائی
سوئیس، سبتمبر ۲۰۰۵ م

روابط جدید افغانستان با کشورهای جهان

در سال جاری وزیر مالیه جمهوریت افغانستان بنا علی احدی در مسکو مذاکراتی داشت که ضمن آن باید دولت روسیه طالب قرضه های خود از افغانستان گردیده باشد. یک مرتبه دیگر حین مذاکرات روی امداد های جامعه ملل جهت باز سازی افغانستان در سال ۲۰۰۴ م در دوی، نمایندنده روسیه در برابر وزیر خارجه دکتور عبدالله نیز باید اظهار کرده باشد که چوکات امداد دولت روسیه برای بنا علی برهان الدین ربانی که در رأس اتحاد شمال قرار داشت، در حدود ۲ میلیارد دالر را احتوا میکند که حکومت افغانستان باید حساب آنرا تصفیه نماید. این به آن می ماند که می گویند "بگیرش که نگیرت."

در دسمبر سال ۲۰۰۲ م نوشته تحت عنوان «[روابط جدید افغانستان با کشورهای جهان](#)» در یکی از نشریه های بیرون مرزی کشور «درد دل افغان» وهم در صفحات انترنت بنشر سپرده شده بود که موضوع از سرگیری روابط سیاسی را باروسیه به آینده که پارلمان تشکیل شود، موکول میدانست.

اکنون که یک رئیس جمهور منتخب در رأس دولت افغانستان قرار دارد و با انتخابات پارلمانی بتاريخ ۲۷ سنبله ۱۳۸۳ ه ش وبعد از افتتاح شورای ملی افغانستان رکن سوم دولت تکمیل میگردد، جای دارد که درجهت مسایل عمده ملی که از صلاحیت های نمایندگان مردم است، قدم های ثابتی از طرف دولت افغانستان برداشته شود.

از یک جانب دولت روسیه تصفیه حساب را از ما مطالبه دارد بدون اینکه حاضر باشد روی غرامات جنگی به میز مذاکره بنشیند. اگر اتحاد شوروی وقت به کمونستهای خلق و پرچم یاری رسانیده و یا به اتحاد شمال امداد نموده، منافع خود را می خواسته تأمین نماید ولی جایگاه منافع مردم افغانستان در کجا قرار داشت که حالا دولت این کشور حساب آنرا تصفیه کند؟ سوال درین است که کمونیستها و اتحاد شمال با کدام صلاحیت از ملت افغانستان نمایندگی میکردند؟ بقایای حکومت پرچمی ها با پشتیبانی بی شرمانه از روسها ادعا دارند که ۸۵ کشورهای جهان، حکومت شان را برسمیت می شناخت لذا نمایندگی آنها از افغانستان برحق بود. این بقایا آیا جوابی دارند که این ۸۵ کشور بجز اینکه اکثر آنها از جیره خواران اتحاد شوروی بودند دیگر کدام یک از کشورها شامل آن بوده اند؟ آیا ممالک اسلامی درین جمله شامل بودند و آیا همه ساله جامعه ملل در فیصله های مجمع عمومی از اتحاد شوروی تقاضای کرد تا قوای نظامی اش هرچه زودتر افغانستان را ترک گوید؟ در چنین حالات چطور میتواند یک حکومت دست نشانده از یک ملت نمایندگی داشته باشد؟

اتحاد شمال که از جمع بندی یک تعداد تنظیمها بوجود آمده و آنهای بودند که در جنگهای قدرت طلبی شهرکابل را بخاکدان خاک مبدل، بیش از ۲۰ هزار باشندند آنرا قتل و دارائی عامه را بمنفعت شخصی خود به تاراج بردند، چطور می تواند از مردم نمایندگی نموده و از طرف اتحاد شوروی وقت صاحب اعتبار برای قرضه گرفتن پنداشته شده باشد؟ بقایای خلق و پرچم که با پشتیبانی اتحاد شمال در عقب صحنه سیاسی در فعالیت هستند، اظهار می دارند که قرضه های شوروی نه تنها جنبه نظامی داشته بلکه در راه اعمار پروژه های انکشافی نیز بمصرف رسیده است. درینجا باید تفکیک نمود که قرضه های اتحاد شوروی الی تاریخ تاریخ ۷ ثور ۱۳۵۷ ه ش در اعمار کشور بکار برده شده است. ولی این پروژه ها در لشکرکشی و جنگهای ده ساله روسها همه تخریب و از بهره برداری بازمانده اند. بطور مثال میتوان

از کانال ننگرهار، تونل سالنگ و شاه راه هرات و قندهار و غیره نامبرد که هر کدام برای باز سازی مصارف گزافی را ایجاب می کند. مصارف اتحاد شوروی در افغانستان بعد از بوجود آمدن خلق و پرچم صرف جنبه نظامی داشت و همه دوران میچرخید تا دست نشانندگان شان را سر قدرت نگاه دارند. اگر مصارفی در راه اعمار انکشافی صورت گرفته، صرف در خدمت منافع استراتیژی نظامی قرار داشته است مثلاً پل حیرتان تا از طریق آن تجهیزات نظامی ولوژستیکی برای مهار کردن ملت افغان که در راه آزادی کشور شان جهاد میکردند، بکار برده شود. اگر در وقت تسلط شوروی که زمان گروه خلق و پرچم را نیز احتوا میکند کدام پروژه عام المنفعه در افغانستان به پا ایستاده شده باشد، بفرمایند آنرا نشان دهند!

از جانب دیگر مناسبات بین دو کشور افغانستان و پاکستان در یک موقف بسیار حساس، نزدیک است از موازنه بیرون یافتند. چه پاکستان از داشتن نفوذ سیاسی بر افغانستان خیا های بر سر می پروراند. گورنر ایالت صوبه سرحد پاکستان خلیل الرحمن بتاریخ ۲۲ سپتمبر ۲۰۰۵م بیان داشت که اکنون یک صد سال اعتبار قید شده در معاهده خط دیورند پایان رسیده و این موضوع حل شده تلقی میگردد. پرویز مشرف ضمن یک باز دیدش در ماه سپتمبر از امریکا با کوندولا رایس وزیر خارجه آن کشور از اعمار یک حصار سرحدی بین افغانستان و پاکستان سخن رانده است. گر چه این موضوع از طرف گوینده حکومت کابل غیر قابل قبول خوانده شده با آنهم این علایم نشان دهنده آن است که پاکستان اهداف شوم خود را نسبت به افغانستان ترك کردنی نیست.

در پرتو این جریانات رئیس جمهور افغانستان وظیفه دارد تا چوکات مناسبات سیاسی را با هر دو کشور پاکستان و روسیه در شورای ملی به بحث و مذاکره قرار دهد و فیصله نمایندگان مردم را در زمینه بدست بیارد.

افغانستان در قرن ۱۹ نظر بر موقعیت جیوپولیتیکی خویش در کشمش های سیاسی و نظامی بین دو قدرت منطقه یعنی بریتانیای کبیر و روسیه تزاری شکل یک کشور حایل را بخود اختیار نمود. در دهه دوم قرن ۲۰ با انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷م اتحاد شوروی عرض وجود کرد و در وسط آن قرن در سال ۱۹۳۷م بریتانیا نیم قاره هند را ترك گفت. اتحاد شوروی مانند دولت تزاری روسیه خواب های رسیدن به آبهای گرم را بسر داشت و جای برتانیای را کشور تصنعی پاکستان در همسایگی افغانستان اختیار کرده بود. جهان بعد از جنگ جهانی دوم بدو بلاک های شرق و غرب تغییر شکل کرده و افغانستان دیگر موقعیت یک کشور حایل را نداشت. شمول پاکستان به اتحادیه نظامی سنتو و پشتیبانی امریکا از آن کشور و جواب منفی بدرخواست افغانستان برای کمک، تمایل سیاست این کشور را برای انکشاف اقتصادی بطرف منابع از بلاک شرق کشانید. با آن هم دولت افغانستان با درک حساسیت در روش سیاسی خود، گاهی هم تعادل بیطرفی را از دست نداده، با مهارت کامل از رقابت های شرق و غرب خا صتاً در دهه پنجاه در اعمار اقتصادی کشور حد اعظم استفاده رامی نمود. بد بختی افغانستان درین بود که مانند اتحاد شوروی یک کشور دیو پیکر را در همسایگی خود داشت. اتحاد شوروی وقت می توانست هر زمان که می خواست، هرگونه ضرر را متوجه افغانستان سازد. عملاً پشتی بانی غرب از افغانستان، در صورت بروز خطر کارساده نبود و به اصطلاح تاتریاق از عراق می رسید، مارگزیده هلاک می شد. چنانچه در اپریل سال ۱۹۷۸م حکومت مشروع افغانستان را توسط گماشتگان خود سقوط داد و در دسمبر ۱۹۷۹م بر آن تجاوز نمود.

اتحاد شوروی که زعمای آن فکر می کردند با تجاوز به افغانستان، از طریق بلوچستان یک قدم به دهنه خلیج فارس نزدیک تر شده باشند و خوابهای شان از رسیدن به بحر هند جامه عمل میپوشد، در اثر مقاومت مردم افغانستان نه تنها بشکست مواجه شد، بلکه نام آن کشور غول پیکر از روی نقشه جهان برداشته شد. عوامل تجزیه اتحاد شوروی ممکن بسیار باشد ولی عامل عمده آن شکستی بود که از طرف افغان ها بر آن تحمیل گردید.

گرچه اتحاد شوروی در افغانستان شکست خورد (خروج شوروی از افغانستان ۱۹۸۹ م) ولی توانست در ظرف ده سال دوام جنگ درین کشور، انسجام اجتماعی، کلتوری و نظام معارف را از بنیاد تخریب کند و از همه مهمتر اینکه امکانات بوجود آمدن يك حکومت با ثبات مرکزی را بکلی درهم بریزد.

سقوط اتحاد شوروی و آزاد شدن کشورهای آسیای مرکزی با جد شدن از پیکر آن، **حرص و آز ایران و پاکستان** را درسو نظر شان نسبت به افغانستان بیشتر از پیشتر زنده نمود. هر يك ازین دو کشور در رقابت با هم درصد آن بر آمد تا برای تحقق بخشیدن منافع خود شان، **منفعت ملی افغانستان** را زیر پا گذاشته و در تخریب آن از هم سبقت جویند. چنانچه پاکستان این منفعت جویی خود را با تجهیز و تقویه شورشیان طالب امروز نیز تعقیب میکند تا باشد که با داشتن نفوذ بر این کشور در رقابت باهند، عمق استراتیژی خود را وسعت داده باشد.

موقعیت جیوپولیتیکی افغانستان دیگر آن شرایطی اواخر قرن ۱۹ و نیمه اول قرن بیست نیست. لذا ضرور است تا در سایه شرایط جدید در منطقه، در موقف سیاسی افغانستان تجدید نظر کلی بعمل آید. واقعه ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱م در امریکا بسیار تکانهنده بود. این واقعه سیاست جهانی را دگرگون نمود و امریکا مجبور گردید تا واقعیت را درک نموده و بر خطای سیاسی خویش که سرنوشت افغانستان را بعد از شکست اتحاد شوروی به پاکستان سپرده بود، اعتراف نموده و در سیاست خود در منطقه بصورت عموم و در افغانستان بصورت خاص تجدید نظر نماید. اکنون که پاکسازی افغانستان از وجود تروریسم توسط امریکا و متحدین آن در جریان است. يك دولت مرکزی در کشور مستقر گردیده و سهمگیری در بازسازی افغانستان از طرف جامعه جهانی به پیمانیه وسیع وعده داده شده است، این امید زنده می گردد که قرار گرفتن دوباره افغانستان در قطار دول با اعتبار و مستقل جهان در آینده نه چندان دور بحقیقت بپیوندد مشروط بر اینکه امریکا در مناسبات خود با افغانستان صادق بوده و در زیر پرده کدام نیم پرده بی پنهان نباشد.

مردم افغانستان در کشاکش سیاسی دوران تاریخ کشورشان همیشه از شعور کامل سیاسی برخوردار بوده و در بحران بیش از دهه آخر قرن گذشته تجارب تلخ تاریخ را بهتر آموختند و خوب میدانند، دوست حقیقی شان کی و کی هم برای حصول منافع خود منافع ملی افغانستان را زیر پا گذاشته است.

سیاست خارجی افغانستان نوین دیگر سیاست يك دولت حایل بین دو قدرت بزرگ نخواهد بود. این سیاست در مناسبات با کشورهای جهان و همجوار روی اساسات منشور ملل متحد و روی روابط دوجانبه اعیار خواهد شد که سه اصل عمده،

- **وحدت ملی**

- **تمامیت ارضی**

- **استقلال سیاسی**

تهداب آنرا استوار نگاه می دارند.

سیاست افغانستان با دولت روسیه که در منطقه در پی منافع خود علایقی خاصی را دنبال میکند، باید دوباره تنظیم گردد.

بعد از انحلال جماهیر اتحاد شوروی، کشور امروزی روسیه برای اعراض چوکی اتحاد شوروی در ملل متحد خود را وارث اتحاد شوروی اعلان نموده و متعهد گردید تا همه مکلفیت های آن کشور را بدوش گیرد. باین دلیل، **تجاوز اتحاد شوروی بر افغانستان که در دسمبر سال ۱۹۷۹م صورت گرفت، تجاوز از طرف دولت روسیه امروز نیز تلقی میگردد.** پس درین که دولت روسیه دولت متجاوز بر افغانستان پنداشته می شود شك و تردیدی باقی نمی ماند. امروز

که بناغلی ربانی مسکو را از تجاوز بر افغانستان برائت می دهد ویا اینکه روسها درکابل خیمه زده اند تا مردم محتاج کمک های صحی برسازند، معنی آنرا نمی دهد که مردم افغانستان تجاوز روسها را برکشور شان فراموش کرده اند.

مرجع صاحب صلاحیت که از سرگیری مناسبات سیاسی را با روسیه منظوری کند، دولت افغانستان است که درچوکات قانون اساسی با قواه ثلاثه استقرار پیدا کرده باشد . حکومت موکلف است بعد ازمنظوری پارلمان در آغاز دوباره مناسبات دیپلوماسی با روسیه اقدام نماید وهمچنان سیاست تعرض جویانه پاکستان را که منافع ملی ما را بی پرده پامال می کند با نمایندگان مردم دربین گذارد.

دولت روسیه می باید اولتر از همه از مردم افغانستان طلب معذرت کند. درقدم دوم روسیه باید پرداخت غرامات جنگ را به افغانستان تعهد نماید.

تجاوز روسیه بر افغانستان و نظیر آنهم تجاوز پاکستان با آوردن طالبان تجاوز بر حقوق مردم افغانستان بود و صرف نماینده گان مردم می توانند در تجدید نظر بر مناسبات روا بط باهر دو کشور های همسایه فیصله خود را صادر نمایند! اگر عناصری از تعرضات خصمانه دربرابر افغانستان، ازطرف هر مرجع که باشد، متعرض را بری میدانند برای آن است تا آنرا دربرابر دستگیری که ازایشان بعمل آورده خوشنود سازند، غافل ازاینکه با این خوش خدمتی بر حقوق مردم خودشان پا می گذارند .

پایان